

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
طَيْبُ الْوَلَايَةِ فِي شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ
لِمَوْلَانَا، أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ
(36)

دوشنبه 17 - 07 - 1437؛ 06 - 02 - 1395؛ 25 - 04 - 2016

I. خطبه 5، فیض الاسلام

1. متن و ترجمه خطبه 5:

و من خطبه له- عليه السلام-

و من كلام له- عليه السلام- لَمَّا فُيْضَ رَسُولُ اللَّهِ- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- وَ خَاطَبَهُ الْعَبَّاسُ وَ أَبُو سَفِيَانَ بْنِ حَرْبٍ فِي أَنْ يَبَايَعَا لَهُ بِالْخِلَافَةِ:

أَيُّهَا النَّاسُ شَقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفْنِ النَّجَاةِ وَ عَرَّجُوا عَنْ طَرِيقِ الْمُنَافَرَةِ وَضَعُوا تَيْجَانَ الْمُفَاخِرَةِ أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بَجَنَاحٍ أَوْ اسْتَسَلَّمَ قَارَاحَ هَذَا مَاءٍ أَجِنَّ وَ لُقْمَهُ بَعْضُ بِهَا أَكْلُهَا وَ مُجْتَبَى الثَّمَرَةِ لِغَيْرِ وَقْتِ إِبْنَاعِهَا كَالزَّرَارِعِ بَعِيرٍ أَرْضِهِ فَإِنْ أَقْلَ يَقُولُوا حَرَصَ عَلَى الْمُلْكِ وَ إِنْ أَسْكَنَتْ يَقُولُوا جَزَعٌ مِنَ الْمَوْتِ هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّتْيَا وَ اللَّيِّ وَ اللَّهُ لَا يُبْنِي أَبِي طَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِئَذِي أُمِّهِ بَلِ انْدَمَجَتْ عَلَى مَكُونٍ عِلْمٌ لَوْ بُحْتُ بِهِ لِاضْطِرَبْتُمْ اضْطِرَابَ الْأَرْشِيَّةِ فِي الطَّوِيِّ الْبَعِيدَةِ.

و از جمله کلام او- عليه السلام- است هنگامی که رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- از دنیا احتجاج فرمود، و حضرت عباس بن عبد المطلب و أبو سفیان بن حرب خطاب به او گفتند که بیعت می‌نمایند با او به خلافت.

ای مردمان بشکافید موج‌های فتنه‌ها را با کشتی‌های نجات، و بیرون روید از راه خود بزرگ‌نمایی، و بردارید تاج‌های فخر فروشی را، نجات یافت کسی که با بال پرید، یا تسلیم شد و راحت آرید. این آبی است گنبدیده، و لقمه‌ای است و لقمه‌ای است که در گلوی خورنده‌اش گیر می‌کند، و چیننده میوه در غیر وقت رسیدن هم چون کشاورزی است در زمین دیگری است. پس اگر بگویم، می‌گویند که حریص است به ملک؛ و اگر سکوت کنم، می‌گویند از مرگ ترسید. دورباد! بعد از آن و این، به خدا قسم، هر آینه پسر أبو طالب انس دارنده‌تر است به مرگ از طفل به پستان مادرش. بلکه پیچیده شده‌ام با علمی پوشیده که اگر آشکار نمایم آن را، هر آینه مضطرب شوید هم چون اضطراب ریسمان در چاه دور و دراز.

II. شرح خطبه 5 (4)

1. هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّتْيَا وَ اللَّيِّ وَ اللَّهُ لَا يُبْنِي أَبِي طَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِئَذِي أُمِّهِ: دورباد! بعد از آن و این، به خدا قسم، هر آینه

پسر ابو طالب انس دارنده‌تر است به مرگ از طفل به پستان مادرش.

چنانچه گفته شده است، "اللَّتْيَا" تصغیر "الَّتِي" و اسمی است از اسماء داهیه (سختی و دشواری)، می‌گویند، "وقع فلان فی اللَّتْيَا وَ اللَّيِّ" یعنی در داهیه، و کنایه است از شدت حزن. توضیح آن که "اللَّتْيَا" با ضمّ لام، که قاعده تصغیر ضمّ اول است، و با فتح لام می‌گویند- که عرب‌ها عوض ضمّ لام الفی اضافه کرده‌اند- همچنان که در تصغیر- الَّذِي اللَّذِي- و در تصغیر "ذَا" "ذِيًّا"، در تصغیر "ذَاكَ" "ذِيَّاكَ". شخصی زن کوتاه قدی را تزویج کرد که بد خلق و بد رفتار بود، و شدید و زحمات بسیار کشید تا طلاقش داد. سپس، با زنی بلند قامت ازدواج کرد، و از او هم شدید بسیار کشید تا طلاقش داد. آن گاه، گفت، "بَعْدَ اللَّتْيَا وَ اللَّيِّ لَا أَتَزُوجُ أَبَدًا" (بعد از زن کوتاهه و این زن بلنده، هرگز ازدواج نمی‌کنم)، این مثلی شد سایر.

تنزیه خود است، و پاسخ به هر دو نیرنگ فریبکاران، چه کسی که چنین آشنایی و انس با مرگ دارد، نه در به دنبال قدرت و سلطه است اگر سخن گوید و شایستگی خود را برای رهبری و خلافت بازگو نماید زیرا مرگ را از نزدیک دیده است، و می‌داند که تا چه حدّ نزدیک است به فرزندان آدم، و آن پایان همه قدرت طلبی‌های دنیایی است. پس، نه به دنبال ضایع کردن حقّی است اگر حکومت را جوید، و نه از مرگ ترس و بیمی دارد اگر سکوت، و به دنبال اثبات صلاحیت و شایستگی خود برای حکومت برنیاید.

2. امام علی- عليه السلام- و انس با مرگ:

واقعی از عبد الله بن فضیل از پدرش از محمد بن حنفیه نقل می‌کند که می‌گفته است: چون به بصره رسیدیم و لشکرگاه ساختیم و صف‌های خود را مرتب کردیم، پدرم، علی- عليه السلام-، درفش را به من داد، و فرمود شما هیچ کاری نکنید تا آنان جنگ را شروع کنند. امیر المؤمنین خوابید، و دشمن شروع به تیرباران ما کرد. من او را از خواب بیدار کردم، بیدار شد و در حالی که چشم‌های خود را می‌مالید، هیاهوی اصحاب جمل شنیده می‌شد که بانگ برداشته بودند، "خونخواهان

عثمان بپاخیزید!"، علی- علیه السلام- در حالی که فقط پیراهنی به تن داشت جلو آمد و فرمان داد درفش را پیش ببرم. من آن را جلو بردم و گفتم: پدر جان در چنین جنگی و امروز فقط با یک پیراهن؟! فرمود: پسر من اجل آدمی تا نرسد، بهترین پاسدار اوست. به خدا سوگند من در التزام رکاب پیامبر جنگ می‌کردم و بیشتر با سر برهنه و بدون زره بودم، گاهی هم زره می‌پوشیدم. (نبرد جمل، ص 212-211)

از جمله مواردی که آن امام علی- علیه السلام- خود را به کام مرگ سپرد، خوابیدن او- علیه السلام- به جای رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- بود هنگامی که چهل نفر از مشرکان قبایل مختلف قریش هم دست شدند تا آن حضرت- صلوات الله علیه- را شبانه به قتل برسانند. آن شب به "لیلة المبيت" شهرت یافته است، و خدای تعالی این کریمه را درباره حضرت علی- علیه السلام- نازل فرمود، "وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ" (2:207 البقرة) و از مردم کسی است که در به دست آوردن خشنودی خدا از جان می‌گذرد و خداوند به بندگان مهربان است، و شیخ مفید ماجرای آن را چنین نقل فرموده است (الإرشاد، ج 1 ص 43-45، ترجمه، محلاتی)

و از جمله فضائل آن حضرت علیه السلام اینست: که هنگامی که پیغمبر (ص) بواسطه انجمنی که از قریش برای کشتن آن حضرت فراهم شد (و از هر قبیله که در مکه بود یکتن را برای انجام این کار برگزیدند که همگان بطور دستجمعی خونس را بریزند) مأمور شد از مکه بمدینه هجرت کند و نمی‌توانست در برابر آنها آشکارا از مکه بیرون رود، و خواست در پنهانی و بی‌خبری آنان خارج گردد، تا از شر آنها آسوده ماند (تنها) بأمیر المؤمنین گزارش کار خود را داد (و جز او کسی را آگاه نکرد) و او را وادار بدفاع از خویشتن کرد، باین گونه که (دستور داد) در بستر او بخوابد، بدانسان که ندانند در بستر خوابیده و گمان کنند خود پیغمبر (ص) است و مانند هر شب در جای خود آرمیده، پس أمیر المؤمنین علیه السلام در آن شب جان خود را برای خدای تعالی در کف نهاد، و آن را در راه پیروی او بفروخت، و در راه پیامبر گرامیش از جان گذشت، و این بخاطر آن بود که آن حضرت بدین وسیله از شر دشمنان رهائی یابد، و وجود شریفش از نقشه شوم کافران سالم بماند، و بههدف اساسی که دعوت مردمان بخدا، و بر پا داشتن دین و آشکار ساختن آئین بود برسد، پس علی علیه السلام بجای رسول خدا (ص) در بستر خوابید، و برای اینکه او را نشانساند با جامه خود را پیچد، (بدانسان که اگر کسی او را میدید گمان نمیکرد جز پیغمبر (ص) باشد) پس (از انجام آنچه گفته شد) آنها که برای کشتن رسول خدا (ص) انجمن کرده بودند و همگی مسلح بودند سر رسیدند، و گرداگرد علی علیه السلام پره زدند (و حلقه‌وار او را احاطه کردند) و چشم براه سپیده دم دقیقه شماری میکردند تا هوا روشن شود، و آشکارا او را بکشند، تا خونس هدر رود و پایمال گردد زیرا چون بنی هاشم کشتندگان او را بنگرند، و از هر قبیله و فامیلی که در مکه بودند یکتن را در میان کشتندگان ببینند و همه را شریک در ریختن خون او بدانند، نتوانند کشتندگان را بدان جرم بکشند، چون بخاطر کشته شدن یکتن نتوانند با همه قبائل بستیزه و نبرد درآیند، و (با این نقشه زیرکانه‌ای که کشیده بودند) تنها فداکاری علی علیه السلام بود که سبب رهائی یافتن (ص) از دست آنان گردید، و جلوگیری از ریخته شدن خون آن حضرت شد، و در نتیجه توانست دستور پروردگار خویشتن را انجام دهد، (و مردم را بخدای یگانه راهنمایی کند) و اگر امیر المؤمنین علیه السلام نبود و آن فداکاری را نمی‌کرد، کار تبلیغ (و رساندن احکام) رسول خدا (ص) بیپایان نمیرسید، و عمرش کفاف انجام آن را نمیداد و دشمنان و رشک بران آن حضرت بر او چیره و پیروز میشدند، (از این رو علی علیه السلام در بستر خوابید، و آنها نیز بی‌آنکه از جریان آگاه باشند و گمان ببرند که او علی- علیه السلام- است، در اطراف او چشم براه سپیده و روشنی هوا بودند) چون صبح شد و ناگهان بسوی او یورش بردند، علی- علیه السلام- برخاسته بآنها حمله‌ور شد، آنها که (باور نداشتند آن مرد خفته علی باشد، همین که) او را دیدند پراکنده شده و بازگشتند، و اندیشه شومشان در باره رسول خدا (ص) نقش بر آب شد، و رشته تدبیرشان یکسره از هم گسیخت و آرزوهائی که بدنبال این کار در سر پرورانده بودند جملگی بر باد رفت و با آن پیش بینی که پیغمبر اکرم (ص) فرمود: و آن فداکاری که علی علیه السلام کرد نظم و ترتیب ایمان بر جای ماند، و بینی شیطان ب خاک مالیده شد، و دشمنان دین و آئین سرافکنده گشتند، و این برای امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقبتی است بی‌ظنیر، و کسی در این باره همباز و در این فضیلت انباز او نگشت، و مانند او در این راه کسی از جان نگذشت.

و خدای سبحان در باره این جریان، و از خود گذشتگی امیر مؤمنان، این آیه از قرآن را فرو فرستاد، "و از مردم کسی است که می‌فروشد جان خود را در پی خوشنودی خدا، و خدا است مهربان به بندگان" (سوره بقره آیه 207).

3. **کلامی از آن حضرت در شایستگی خود برای خلافت:** برخی چنین پنداشته‌اند که بیعت نکردن امام علی- علیه السلام- با ابوسفیان به سبب عدم تمایل آن حضرت- علیه السلام- به حکومت مسلمانان، و وجود افراد شایسته دیگری بود است. چنانچه ملاحظه می‌شود، هم در متن این خطبه، و هم در اقوال و افعال دیگر آن حضرت- علیه السلام- شواهد بسیاری خلاف این پندار است. از آن جمله است کلام آن حضرت- علیه السلام- که در نهج البلاغه نیز آمده است:

و من کلام له- ع- ینبه فیه علی فضیلته لقبول قوله و امره و نهیه
 وَ لَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفَظُونَ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ- ص- أَنِّي لَمْ أُرِدْ عَلَى اللَّهِ وَ لَا عَلَى رَسُولِهِ سَاعَةً قَطُّ وَ لَقَدْ وَاسَيْتُهُ بِنَفْسِي فِي الْمَوَاطِنِ الَّتِي تَنْكُصُ فِيهَا الْأَبْطَالُ وَ تَتَأَخَّرُ فِيهَا الْأَقْدَامُ نَجْدَةً أَكْرَمَنِي اللَّهُ بِهَا وَ لَقَدْ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ- ص- وَ إِنَّ رَأْسَهُ لَعَلِّي صَدْرِي وَ لَقَدْ سَأَلْتُ نَفْسَهُ فِي كَفِّي فَأَمَرْتُهَا عَلَى وَجْهِي وَ لَقَدْ وُلِّيتُ غُسْلَهُ- ص- وَ الْمَلَائِكَةُ أَعْوَانِي صَجَّتِ الدَّارُ وَ الْأَقْبِيَةُ، مَلَأَ يَهْبِطُ وَ مَلَأَ بَعْرُجٌ وَ مَا فَارَقْتُ سَمْعِي هَيْئَةً مِنْهُمْ يُصَلُّونَ عَلَيْهِ حَتَّى وَارَيْنَاهُ فِي ضَرْحِيهِ فَمَنْ ذَا أَحَقُّ بِهِ مِنِّي حَيًّا وَ مَيِّتًا فَانْفُدُوا عَلَى بَصَائِرِكُمْ وَ لَتُصَدَّقُنَّ نِيَّاتُكُمْ فِي جِهَادِ عَدُوِّكُمْ فَوَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنِّي لَعَلِّي جَادَّةُ الْحَقِّ وَ إِنَّهُمْ لَعَلِّي مَزَلَّةُ الْبَاطِلِ أَقُولُ مَا تَسْمَعُونَ وَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِي وَ لَكُمْ. (نهج البلاغه، فیض، خ 188)

(و از کلام او- علیه السلام- است، که در آن آگاه فرماید [مردم را] بر فضیلت خود برای قبول سخن او و امر و نهی او. و حفیظ گرفته شدگان از اصحاب محمد- صلی الله علیه و آله و سلم- به خوبی می‌دانند که من هرگز پس نراندم بر خدا و رسول او [چیزی را] حتی برای لحظه‌ای، و با جانم را فدایی او قرار دادم در جاهایی که دلیران در آن واپس خزیدند، و گام‌ها در آنجا واپس ماندند، آن دلیری بود که خدا مرا بدان گرامی داشته بود. و رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- جان سپرد در حالی که سر او بر سینه من بود. و نفس او در کف من روان شد، و آن را بر چهره خویش کشیدم، و شستن او- صلی الله علیه و آله و سلم- را عهدمدار گردیدم، و فرشتگان یاوران من بودند، و خانه و پیرامون آن ناله برآورده بودند.

انبوهی فرود می‌آمدند، و انبوهی بالا می‌رفتند، و از گوش من جدا نمی‌شد صدای آهسته‌ی آنان که بر او نماز می‌گزارند تا آن که پوشانیدم او را در قبرش. پس چه کسی سزاوارتر است به او از من در زنده بودن و مردن؟! پس به راه افتید بر بصیرت‌هایتان، صادق گردانید نیت‌های خود را در جهاد با دشمنان، قسم به آن که نیست معبودی مگر او، به درستی که من هر آینه بر جاده‌ی حق می‌باشم، و آنان هر آینه بر لغزشگاه باطل می‌باشند. می‌گویم آنچه می‌شنوید، و غفران می‌جویم از خدا برای خود و شما.)

کسی که هنگام فرود آمدن ضربت شمشیری که با آن شهید شد، گفت، " فرزتُ و ربِّ الکعبة" (قسم به خدای کعبه، رستگار شدم)، چگونه از مرگ بیم داشته باشد؟! او- علیه السلام- خود تمنای مرگ و لقاء الله را داشت، که خدای تعالی آن را نشانه اولیاء الله بودن قرار داد، و فرمود:

قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ قُلْ إِنْ الْمَوْتُ الَّذِي تُؤْرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مَلَائِكَةُكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (8-62 الجمعة)

(بگو ای جماعت یهود، اگر می‌پندارید که شما، نه مردم، به حقیقت اولیاء خدا هستید، پس تمنای مرگ کنید اگر راست می‌گویید ولی ابداً آرزوی مرگ نمی‌کنند به خاطر آنچه پیشاپیش با دست خود فرستاده‌اند، و خدا آگاه است به ظالمان! بگو مرگی را که از آن فرار می‌کنید شما را البته ملاقات خواهد کرد، و سپس به سوی خدایی که عالم غیب شهادت است باز می‌گردید، و او شما را به آنچه کرده‌اید آگاه می‌سازد.)

مرحوم صدر المتألهین در بخشی از تفسیر خود بر سوره مبارکه جمعه، چنین می‌فرماید:

إشراق ششم: [تمنی موت از علامات اهل نجات است]

در این آیه و نظیر آن، اشارتی است به اینکه اصحاب علوم ظاهری منکر ارباب معارف حقیقی هستند، گمان می‌کنند که آنها از اهل نجات و اهل درجات هستند، نه این محققین، که پشت کرده‌اند به آوازه و شهرت، و طلب افتخار، و گردش در بلاد و دیار، و پرداختن به شیخوخت و قضاء و تولیت اوقاف.

پس، خدای تعالی قرار داد علامت اهل نجات را دست شستن از حیات این دنیا و تمنی موت، و اشاره فرمود به اینکه این است حال سالک و محب صادق، و محقق عاشق، چنانچه بعضی از ایشان گفته‌است:

چه عبد مطيع دوست دارد رجوع سوی مولا خود را، ولی عبد عاصی فراری کراهت دارد از رجوع سوی مولایش. و در حدیث، آمده است، "من أحب لقاء الله، أحب لقاء الله، و من كره لقاء الله، كره لقاء الله" (هر کسی که دوست بدارد لقاء خود را، خدا دوست بدارد لقاء او را؛ و هر کسی که کراهت داشته باشد لقاء خدا را، خدا کراهت داشته باشد لقاء او را). یعنی، محبت عبد لقاء الله را نتیجه محبت الله است لقاء عبد را، به حسب جذبۀ الهی، هم پایه آن نباشند عمل ثقلین. و لذا فرمود، "يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ" (5:54 المائدة) (دوست دارندشان، و دوستش بدارند)، با تقدیم اول بر دوم، نه به عکس.

و در مقایسه با حال سالک عارف شناخته می‌شود حال توقف کننده جاهل، و بدعت گذارنده گمراه خائن حریص بر دنیا، زیرا حال دشمن به خلاف حال دوست است، و حال ساکن متوقف در نشأه اولی به خلاف حال مسافر سایر سوی نشأه آخرت است، "وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ" (56:62 الواقعة) (و شما با اینکه نشأه نخستین را دیدید، چرا متذکر نمی‌شوید؟!)). و لذا، خدای سبحان در وصف آنها گفت، "وَ لَتَجِدَنَّاهُمْ أَحْرَصَ عَلَىٰ حَيَاتِهِمْ مِنَ الَّذِينَ أُشْرَكُوا" (2:96 البقرة) (تو ایشان را قطعاً خواهی یافت که حریص‌ترین مردمند بر زندگی، حتی حریص‌تر از مشرکین)، زیرا هر چند مشرکین بسیار حریص می‌باشند بر حیات، و لکن خوف عذاب ندارند به خاطر انکارشان رستاخیز را. و اما مغرور مکر زده، هم حرص حیات دارد و خوف عقاب، و باشد حریص‌ترین مردم بر حیات، [حتی] از مشرک. خلاصه آنکه حب دنیا نتیجه غفلت از خداست، غافل‌ترین فرد از او، دوست دارنده‌ترین کس است دنیا را، ولی حال مؤمن ضدّ این کسان است، چنانچه که دانستی. (پایان نقل)

در هر صورت، امام علی- علیه السلام- فرمود چه سخن گویم، چه سکوت اختیار کنم، شما با قیاس به نفس کار مرا سنجش خواهید کرد، و حکمت و دلیل کارم آگاه نباشید به سبب غایت دوری شما از افق وجودی من.

پس، از سر بیعت نکردن خود با ابوسفیان، و سکوت اختیار فرمودنش بیش از این چند جمله چیزی نگفت، و پرده بر داشتن از آن را بیش از اطن مصلحت ندانست، و به همین مقدار بسنده فرمود که "بَلِ انْتَمَجْتُمْ عَلَيَّ مَكْنُونٍ عَلِيمٍ ..."

4. **بَلِ انْتَمَجْتُمْ عَلَيَّ مَكْنُونٍ عَلِيمٍ لَوْ بَحْتُ بِهِ لِاضْطْرَبْتُمْ اضْطِرَابَ الْأُرْشِيَةِ فِي الطَّوِيِّ الْبَعِيدَةِ:** بلکه پیچیده شده‌ام با علمی پوشیده که اگر آشکار نمایم آن را، هر آینه مضطرب شوید هم چون اضطراب ریسمان در چاه دور و دراز.

"إِنْدَمَجٌ، يَنْدَمَجٌ، اندماجا" یعنی پوشاندن در پوششی، "بَاحٌ، يَبُوحُ، اباح" اظهار سرّ است، و "الْأُرْشِيَّةُ" جمع "رِشَاءٌ" ریسمان و طناب است، "طَوِيٌّ" چاه عمیق است، که آن را سنگ چینی می‌کنند.

شبیبه همین سخن را به کمیل بن زیاد نخعی فرمود، "هَا إِنَّ هَاهُنَا لَعِلْمًا جَمًّا - وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَىٰ صَدْرِهِ- لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً" (آگاه باش، همانا که اینجا- و با دست خود اشاره فرمود به سینه‌اش- علمی انبوه انباشته است، ای کاش برایش حاملی را می‌یافتم). شاید "مَكْنُونٍ عَلِيمٍ" (علم پوشیده) در اینجا اشارتی باشد به قول خدای تعالی، "إِنَّهُ لَفَرَّقَ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَّا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ" (79-77 : 56 الواقعة) (که آن، به درستی، قرآنی است کریم در کتابی پوشیده، که لمس نکنند آن را مگر پاکیزه شدگان). به خاطر عظمت و شدت آن علم، آشکار نمودنش بر هر که پایین‌تر از حدّ وجودی آن حضرت- علیه السلام- موجب اضطراب و آشفتگی و پریشانی آنان می‌شود. برای همین، با مردم به قدر عقول‌شان سخن می‌گفتند.

و در این اشارتی است به جلالت قدر و عظمت شأن اولیاء خدا، و پنهان بودن آنها در میان خلق در عالم دنیا، چنانچه حقّ تعالی خود نیز در پنهان است از چشم محجوبان، و نیز اشارتی است به سنّت امتحان.

5. **اشاره:** در اصول کافی بابی را آورده است تحت عنوان "باب اختلاف حدیث"، ترجمه بعضی از احادیث آن را در اینجا می‌آوریم (اصول کافی، ترجمه مصطفوی، ج 1، ص 83 - 80)

باب اختلاف حدیث

سلیم بن قیس گوید: به امیر المؤمنین (ع) عرض کردم. من از سلمان و مقداد و ابی ذر چیزی از تفسیر قرآن و هم احادیثی از پیغمبر شنیده‌ام که با آنچه در نزد مردم است مخالف است و باز از شما می‌شنوم چیزی که آنچه را شنیده‌ام تصدیق می‌کند، و در دست مردم مطالبی از تفسیر قرآن و احادیث پیغمبر می‌بینم که شما با آنها مخالفید و همه را باطل می‌دانید، آیا عقیده دارید که مردم عمداً بر رسول خدا دروغ می‌بندند و قرآن را برای خود تفسیر می‌کنند؟ سلیم گوید: حضرت به من توجه کرد و فرمود، سؤالی کردی اکنون پاسخش را بفهم.

همانا نزد مردم حق و باطل و راست و دروغ و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و محکم و متشابه و خاطره درست و نادرست همه هست و در زمان پیغمبر (ع) مردم بر حضرتش دروغ بستند تا آن که میان مردم به سخنرانی ایستاد و فرمود: "ای مردم همانا دروغ‌بندان بر من زیاد شده‌اند هر که عمدا بمن دروغ بزند باید جای نشستن خود را دوزخ داند." سپس بعد از او هم بر او دروغ بستند همانا حدیث از چهار طریقی که پنجمی ندارد بشما میرسد.

اول- شخص منافقی که تظاهر بایمان میکند و اسلام ساختگی دارد و از عمدا دروغ بستن به پیغمبر پروا ندارد و آن را گناه نمی‌شمارد، اگر مردم بدانند که او منافق و دروغگو است از او نمی‌پذیرند و تصدیقش نمیکنند لیکن مردم میگویند این شخص همدم پیغمبر بوده و او را دیده و از او شنیده است مردم از او اخذ کنند و از حالش آگهی ندارند در صورتی که خداوند پیغمبرش را از حال منافقین خبر داده و ایشان را توصیف نموده و فرموده است (3 سوره 63) "چون ایشان را ببینی از ظاهرشان خوشت آید و اگر سخن گویند بگفتارشان گوش دهی" منافقین پس از پیغمبر زنده ماندند و برهبران گمراهی و کسانی که با باطل و دروغ و تهمت مردم را بدوزخ خوانند پیوستند و آنها پستهای حساسشان دادند و بر گردن مردمشان سوار کردند و بوسیله آنها دنیا را بدست آوردند زیرا مردم همراه زمامداران و دنبال دنیا میروند مگر آن را که خدا نگهدارد این بود یکی از چهار نفر.

دوم- کسی که چیزی از پیغمبر (ص) شنیده و آن را درست نفهمیده و به غلط رفته ولی قصد دروغ نداشته آن حدیث در دست او است، بآن معتقد است و عمل میکند و بدیگران میرساند و میگوید من این را از رسول خدا (ص) شنیدم. اگر مسلمین بدانند که او بغلط رفته نمی‌پذیرندش و اگر هم خودش بدانند اشتباه کرده و آن را رها میکند.

سوم- شخصی که چیزی از پیغمبر (ص) شنیده که بآن امر میفرمود سپس پیغمبر از آن نهی فرموده و او آگاه نگشته یا نهی چیزی را از پیغمبر شنیده و سپس آن حضرت بآن امر فرموده و او اطلاع نیافته پس او منسوخ را حفظ کرده و ناسخرا حفظ نکرده اگر او بداند منسوخست ترکش کند و اگر مسلمین هنگامی که از او می‌شنوند بدانند منسوخست ترکش کنند.

چهارم- شخصی که بر پیغمبر دروغ بسته و دروغ را از ترس خدا و احترام پیغمبر مبعوض دارد و حدیث را هم فراموش نکرده بلکه آنچه شنیده چنان که بوده حفظ کرده و همچنان که شنیده نقل کرده، بآن نیفزوده و از آن کم نکرده و ناسخرا از منسوخ شناخته، بناسخ عمل کرده و منسوخ را رها کرده، زیرا امر پیغمبر (ص) هم مانند قرآن ناسخ و منسوخ [و خاص و عام] و محکم و متشابه دارد، گاهی رسول خدا (ص) بدو طریق سخن میفرمود: سخنی عام و سخنی خاص مثل قرآن. و خدای عز و جل در کتابش فرموده (7 سوره 59) آنچه را پیغمبر برایتان آورده اخذ کنید و از آنچه نهیتان کرده باز ایستید، کسی که مقصود خدا و رسولش را نفهمد و درک نکند بر او مشتبه شود، اصحاب پیغمبر (ص) که چیزی از او میپرسیدند همگی که نمیفهمیدند، بعضی از آنها از پیغمبر میپرسیدند ولی (بعلت شرم یا احترام یا بی‌قیدی) فهم‌جوئی نمیکردند و دوست داشتند که بیابانی و رهگذری بیاید و از پیغمبر بپرسد تا آنها بشنوند.

اما من هر روز يك نوبت و هر شب يك نوبت بر پیغمبر (ص) وارد میشدم با من خلوت میکرد و در هر موضوعی با او بودم (محرم رازش بودم و چیزی از من پوشیده نداشت) اصحاب پیغمبر (ص) میدانند که جز من با هیچ کس چنین رفتار نمی‌کرد، بسا بود که در خانه خودم بودم و پیغمبر (ص) نزد من می‌آمد، و این همنشینی در خانه من بیشتر واقع میشد از خانه پیغمبر و چون در بعضی از منازل بر آن حضرت وارد می‌شدم، زنان خود را بیرون میکرد و تنها با من بود و چون برای خلوت بمنزل من می‌آمد فاطمه و هیچ يك از پسرانم را بیرون نمیکرد، چون از او میپرسیدم جواب میداد و چون پرسش تمام میشد و خاموش میشدم او شروع میفرمود، هیچ آیه‌نی از قرآن بر رسول خدا (ص) نازل نشد جز اینکه برای من خواند و املا فرمود و من به خط خود نوشتم و تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام آن را بمن آموخت و از خدا خواست که فهم و حفظ آن را بمن عطا فرماید، و از زمانی که آن دعا را در باره من کرد هیچ آیه‌نی از قرآن و هیچ علمی را که املا فرمود و من نوشتم فراموش نکردم و آنچه را که خدا تعلیمش فرمود از حلال و حرام و امر و نهی گذشته و آینده و نوشته‌ای که بر هر پیغمبر پیش از او نازل شده بود از طاعت و معصیت بمن تعلیم فرمود و من حفظش کردم و حتی يك حرف آن را فراموش نکردم، سپس دستش را بر سینه‌ام گذاشت و از خدا خواست دلم را از علم و فهم و حکم و نور پرکند، عرضکردم ای پیغمبر خدا پدر و مادرم قربانت از زمانی که آن دعا را در باره من کردی چیزی را فراموش نکردم و آنچه را هم ننوشتم از یادم نرفت، آیا بیم فراموشی بر من داری؟ فرمود! نه بر تو بیم فراموش و نادانی ندارم.

...

5- زرارہ گوید: از امام باقر (ع) مطلبی پرسیدم و جواب فرمود، سپس مردی آمد و همان مطلب را از او پرسید و او بر خلاف جواب منش گفت، سپس مرد دیگری آمد و باو جوابی بر خلاف هر دو جواب داد، چون آن دو مرد رفتند، عرض کردم پسر پیغمبر! دو مرد از اهل عراق و از شیعیان شما آمدند و سؤالی کردند و شما هر يك را بر خلاف دیگری جواب دادید!! فرمود: ای زرارہ این گونه رفتار برای ما بهتر و ما و شما را بیشتر باقی دارد و اگر اتفاق کلمہ داشته باشید، مردم متابعت شما را از ما تصدیق میکنند (و اتحاد شما را علیہ خود میدانند) و زندگی ما و شما ناپایدار گردد.
زرارہ گوید سپس بامام صادق (ع) عرض کردم: شیعیان شما چنانند کہ اگر آنها را بسوی سر نیزه و آتش برانید میروند با این حال از شما جوابهای مختلف میشوند. آن حضرت ہم مانند پدرش بمن جواب داد.